



## دولت‌های "Big Brother"، آزادیهای فردی و از خودبیگانگی و مارکس! ایرج فرزاد ص

روز ۱۵ ژانویه امسال در روزنامه های انگلیس مقاله ای با عنوان "معنی واقعی Big Brother در انگلستان امروزی چیست؟" چاپ شد که حقایق عجیب و باورنکردنی را در باره کنترل کردن زوایای زندگی خصوصی شهروندان توسط دولت افشا کرد.

**Big Brother** یک نوع مسابقه و سرگرمی تلویزیونی است که در آن تمام حرکات شرکت کنندگان توسط دوربینهای کارگذاشته شده و مخفی، از سخنان کاملا خصوصی و درگوشی گرفته تا رفتار و روابط جنسی، را ضبط و سپس علنا رو به عموم پخش میکنند.

شرکت در این مسابقه، با علم و آگاهی قبلی شرکت کنندگان انجام میشود. فرق **Big Brother** های تلویزیونی با **Big Brother** یی که دولت‌های دمکراتیک و از جمله دولت انگلیس و نهادهای رسمی دولتی برای کل جامعه تهیه دیده است، این تفاوت اساسی را دارد که در جریان کنترل هر حرکت شهروندان و سر کشیدن به هر کنج و زوایای زندگی شخصی و هویت و مشخصات ویژه و منحصر به فرد هر کدامشان، شهروندان در مسابقه ای شرکت ندارند و قرار نیست پس از دسترسی کامل و انحصاری دولت و نهادهای دولتی بر زندگی شخصی و کنترل کامل بر حقوق فردی و خصوصی، کسی به قیمت قربانی کردن آزادیهای فردی و افشای همه اسرار حریم زندگی شخصی اش، "جایزه" ای دریافت کند.



## واحد ۱۰۱ گارد آزادی با استقبال گرم مردم مهاباد روبرو شد!



روز سه شنبه ۳ دی ماه ۸۵ (۲۳ ژانویه ۲۰۰۷) واحد مسلح ۱۰۱ گارد آزادی از ساعت شش بعدظهر در میان مردم مهاباد حضور یافت. در چند محله شهر با مردم به گفتگو پرداخت و با استقبال گرم آنها روبرو شد. اطلاعیه صادر شده از طرف خود آن واحد در میان مردم پخش شد.

واحد ۱۰۱ گارد آزادی درمحللاتی از میدان استقلال(شورش)، مهاباد (کوچه های مسجد حسن زاده، پیام، رسول نادری، کانی مام قنبران، خانقاه، بانک ملی، یخچال سازی، کوچه چهارم و بطور کلی تمامی کوچه های منتهی به خیابانهای فلسطین، بلاق سلطان، نبوت شرقی) حضور یافتند و از نزدیک با مردم به گفتگو پرداخته و از ضرورت اتحاد و مبارزه علیه جمهوری اسلامی و پیوستن به گارد آزادی صحبت کردند. پخش اطلاعیه و حضور واحد گارد آزادی با استقبال پرشور از جانب مردم محل روبرو شد. واحد ۱۰۱ گارد آزادی در میان صمیمیت و استقبال مردم به ماموریت خود پایان داد. حضور مبتکرانه واحد ۱۰۱ گارد آزادی در کنار مبارزه مردم مهاباد و بویژه جوانان رزمنده این شهر که در ماههای گذشته و بمناسبت های مختلف اعتراض و مبارزات پرشوری را بر علیه رژیم از جمله در مضحکه انتخاباتی اسلامی پیش بردند، یک جبهه مشترک آزادیخواهانه و محکمی است که باید تقویت شود. واحد ۱۰۱ گارد آزادی در حالی در شهر مهاباد ابراز وجود کرد، که "روزه سیاسی" ملی مذهبی های کردستان با حمایت حزب دمکرات و ناسیونالیستهای دیگر شکست خورد و کلاه "روز ملی" ناسیونالیستها در شهرهای کردستان رونقی نداشت. جنب و جوش اعتراضی مردم و تحرک و ابراز وجود گارد آزادی سیمای جنبش آزادیخواهانه مردم را برجسته نشان میدهد. این جبهه مبارزه بر حق مردم را باید تقویت کرد. در گارد آزادی لازمست متشکل شد و به آن پیوست.

کمیته کردستان حزب حکمتیست و فرماندهی گارد آزادی حضور موثر واحد ۱۰۱ گارد آزادی را در شهر مهاباد صمیمانه به مردم مهاباد که پذیرای گرم این واحد بوده و به تک تک اعضای واحد ۱۰۱ گارد آزادی تبریک میگوید. از همکاری مردم و جوانان پرشور در تأمین حضور واحد گارد آزادی قدردانی میکند.

فرماندهی گارد آزادی

شور و حرارت  
عابد توانچه  
باید از مانع  
بگذرد و نه  
آنکه به آن  
اصابت کند!



### محمود قزوینی ص

همینکه اینجا سرزمین استبداد و خفقان است، عابد توانچه باید کارهایی را انجام دهد و کارهایی را انجام ندهد. چیزهایی را رعایت کند و چیزهایی را رعایت نکند. حتی مواقعی پیش میاید که بهتر است عابدها اصلا کاری انجام ندهند. اگر استبداد و اختناق است، عابد باید مقاله ای را علنی بنویسد و مسائلی را در آن طرح کند که بتواند در همان سرزمین خفقان و استبداد انتشار محدود و یا گسترده آن ممکن باشد و در همه جا هم از آن دفاع کند!

دست مذهب  
از زندگی  
مردم  
کوتاه!

زنده باد آزادی! زنده باد برابری!

آقای عابد توانچه دانشجوی دانشگاه تهران، مطلبی با عنوان از انجام کارهای علنی به صورت مخفی دست بر داریم نوشته است که مسائل عدیده دیگری را هم در نوشته اش مطرح کرده است. اگر بحث بر سر این بود که فعالین اجتماعی چپ در ایران باید از انجام کارهای علنی به شکل مخفی دست بردارند، میتوانستیم در موارد زیادی با آقای توانچه موافق باشیم. نماینده و سخنگوی دانشجویان، سخنران تظاهرات، مدیر نشریه، نویسنده مقاله و... همه علنی هستند و از چشم مامورین اطلاعاتی رژیم هم پنهان نیستند. پنهان کردن در این موردها ساده لوحی است. اگر دانشجویی این را قبول میکند که سخنران تظاهرات باشد، قطعنامه را بخواند، باید از سخنرانی خود و محتوی سخنرانی خود، از قطعنامه تظاهرات و... در همه جا حتی در نزد وزارت اطلاعات دفاع کند. برخلاف نظر عابد توانچه، در کار علنی در شرایط اختناق باید محدودیتها بر بیان و عمل را پذیرفت. کار علنی، کار علنی است. علنی برای همه است، از جمله ماموران رژیم. دایره فعالیت علنی در هر زمان بنا به درجه توازن قوای میان مردم و رژیم و یا قدرت و وضعیت رژیم گسترده تر و یا محدودتر میشود. کار علنی به یک معنا قانونی است. قانونی نه به این معنا که به نص صریح قانون رجوع دارد، بلکه به این معنا که رژیم سیاسی آن را تحمل میکند. اعتصاب در جمهوری اسلامی بنا بر قانون ممنوع است و حتی در مجلس حکم تیراندازی برای آن را هم تصویب کردند، اما اعتصابات کارگری با وسعت انجام میگردد و حتی در مواردی مانند

سرکوب کارگران بابلسر، خود سرمداران حکومت به سرکوب اعتصاب اعتراض میکنند. اعتصاب برای مطالبات اقتصادی به این معنا قانونی است. اما اعتصاب سیاسی فعلا ممنوع است و به هیچ وجه تحمل نمیشود و بشدت سرکوب میشود. ممکن است فردا مانند سال ۵۷ کارگران با مطالبات سیاسی هم میدان بیایند و مانند کارگران نفت بگویند سازمان امنیت منحل شود، و یا بگویند مثلا دین از دولت باید جدا باشد و... اما امروز اگر فعال کارگری تلاش کند که چنین کند، خود ایزوله میشود و کارگران هم با تلاش این فعال نه متحد تر بلکه پراکنده تر میشوند. امروز باید تلاش فعال کارگری ما بر مطالبات اقتصادی طبقه متمرکز باشد. در باره دانشجویان هم همین صدق میکند. فعالیتهایی امروز صورت میگیرد و مقاله هایی امروز در نشریات چپ دانشجویی در ایران منتشر میشود که یک صدم این فعالیتهای و این بیانات زمانی با اعدام پاسخ میگرفت. حجاب زنان در ایران هم همینطور. برای موسیقی که امروز در رادیو و تلویزیون رژیم پخش میشود، انسانها را شلاق زدند، زندان کردند، از بالای ساختمان به پایین پرت کردند. یک زمان ریش زدن جرم بوده است و...

رفتند سراغ دانشجویان دیدند حریف نمیشوند. همه چیز سر جایش ماند. حالا دارند از خطر شورش مردم حرف میزنند و اینکه چگونه دولت جلوی چنین چیزی را بگیرد. آنهم از قبل میدانند سرکوب کاررایی ندارد. در فکر پیشگیری هستند. برای فعال سوسیالیستی که دارد فعالیت علنی میکند، ملاک و معیار برای اینکه چه کند و چه نکند، چه بگوید و چه نگوید را در مجموع توازن قوا تعیین میکند. متأسفانه بخشها در محیط دانشجویی چپ به نظر میآید این تمایل وجود دارد که این شرایط را در نظر بگیرند. مقاله عابد این تمایل را فرنوله کرده است.

مبارزه علنی بنا بر اوضاع و احوال باز و بسته میشود. مبارزه علنی - قانونی نمیتواند مخفی صورت گیرد. رهبران و برگزارکنندگان تظاهراتها و اعتصابات نمیتوانند مخفی باشند. همانگونه که خود اعتصاب و تظاهرات مخفی نیست. همانگونه هم نماینده کارگران، نماینده دانشجویان، سخنگو و سخنران مخفی نداریم. چنانچه نهاد دفاع از حقوق زنان و کودکان، سندیکا و شورای کارگری و... مخفی نداریم. نیمه کاره علنی بودن در این زمینه ها ضربه بزرگی به پیشرفت کار میزند. سخنرانی که سخنرانی میکند، دانشجو و کارگری که قطعنامه را میخواند، نویسنده ای که در نشریه ای مقاله مینویسد و هم چنین سردبیر نشریه، باید از کار خود در همه جا دفاع کنند. نمیشود در نشریه ای مقاله کاملا مارکسیستی نوشت و دو قدم آنطرفتر نزد وزارت اطلاعات زیر آن زد. اگر کسی مقاله مارکسیستی مینویسد، اگر

کسی به سرمایه داری حمله میکند، اگر کسی در ۱۶ اذر سخنرانی میکند، باید از کارش در همه جا دفاع کند. این کارها را نمیتوان از کسی مخفی نمود. اگر کسی دنبال نمونه خوبی از کار اجتماعی و طبیعتا علنی است، من به او سندیکای شرکت واحد را نشان میدهم. سندیکای شرکت واحد از تشکیل تا پرورش کادرش، تا رهبرانش جلوی چشم همه به میدان آمدند. رهبران سندیکای شرکت واحد از همه کارهایشان، از جمله اعتصاب و اعتراضشان در همه جا دفاع کردند. اطلاعیه دادند و اعلام اعتصاب کردند و به آن عمل نمودند. سخنگویانش در همه جا در باره اعتصابشان حرف زدند و... چیزی که سندیکای شرکت واحد را بر حق میکرد تا از همه کارهایش در هر جا، حتی در نزد وزارت اطلاعات دفاع کنند. موضع اجتماعی سندیکاست. من بعدا به جایگاه کار مخفی و اهمیت آن هم میپردازم. اما اگر منظور عابد توانچه از اینکه "از انجام کارهای علنی به صورت مخفی دست برداریم" اینها بود که من گفتم من با او موافقت داشتم. اما عابد از این حرف درست خود نتیجه گیری غلطی میکند. همین خود مقاله عابد نتیجه گیری غلط از یک حرف و یا مقدمه درست است. مقاله عابد هیچ خط قرمزی را به رسمیت نمیشناسد. گویا عابد در کشوری زندگی میکند که آزادی سیاسی برقرار است و او هر چه میخواهد میتواند بگوید و علنا هم جلوی چشم دیگران به آن دست بزند. میفهمم که عابد توانچه و عابدها پر از شور و حرارت انسانی و ازادخواهی هستند و این شورشان مرز و مانع نمیشناسد. اما عابدها باید شور و حرارتشان را در جهتی

به کار گیرند که از مرز و مانع بگذرند و نه آنکه با سر به مانع و دیوار برخورد کنند و بیافتند. هم فراخوان عابد توانچه به اینکه مرز و مانع را نادیده بگیرد و هم خود همین مقاله عابد حاکی از این است که عابد شور و حرارت انسانی خود را به راهی هدایت نمیکند که از کنار مرز و مانع ها بگذرد و یا از بالای آن بپرد.

عابد مینویسد: "اینجا سرزمین استبداد و خفقان است و مگر تاریخی در این سرزمین هست که رنگی از عدالت و آزادی داشته باشد؟ امروز اگر بخواهند، تو را به جرم نفس کشیدن به بند می کشند پس دیگر چه فرق می کند که تو کاری انجام دهی یا نه و یا چیزی را رعایت کنی یا نکنی؟" همینکه اینجا سرزمین استبداد و خفقان است، عابد توانچه باید کارهایی را انجام دهد و کارهایی را انجام ندهد. چیزهایی را رعایت کند و چیزهایی را رعایت نکند. حتی مواقعی پیش میاید که بهتر است عابدها اصلا کاری انجام ندهند. اگر استبداد و اختناق است، عابد باید مقاله ای را علنی بنویسد و مسائلی را در آن طرح کند که بتواند در همان سرزمین خفقان و استبداد انتشار محدود و یا گسترده آن ممکن باشد و در همه جا هم از آن دفاع کند. اگر مایل بود میتواند مقاله دیگری با نام مستعار بنویسد و در سایتها و مطبوعات خارج از ایران درج کند و در آن همه حرفش را بزند. امروز عابدها چیزهایی را میتوانند بگویند و بنویسند که برای یک صدم آن در سالهای ۶۰ افراد به جوخه اعدام سپرده میشدند. همین ادعای سوسیالیست و مارکسیست بودن جرم اعدام داشت.

آیا عابد میتوانست با این استدلال که به جرم نفس کشیدن به بند میکشند، در سالهای ۶۰ بگوید من مارکسیست هستم؟ آیا این کار عاقلانه بود؟ آیا نباید در چنین صورتی این ادعا را از مامورین رژیم پنهان کرد؟ پس معلوم است در شرایط اختناق بنا بر درجه اختناق و سرکوب و توازن قوا، فرد باید ببیند چه را باید بگوید و چه چیزی را نباید بگوید.

عابدها باید آموخته باشند که زمانی در فعالیت علنی باید چیزی نگفت، چیزی ننوشت، سخنرانی نکرد، تظاهرات و اعتصامی را به دلیل مواجه شدن با سرکوب لغو کرد و... این قانون کار علنی در "سرزمین استبداد و اختناق" است. اگر کسی این را نیاموخته باشد قدم از قدم نمیتواند بردارد.

و واقعا بهتر نبود در زمان موج اعدامها و سرکوب در سال ۶۰، سازمانهای سیاسی چپ فعالیت خود در ایران را کاملا تعطیل میکردند و نیرویشان را حفظ میکردند و بعدا با آنها ارتباط میگرفتند و کارشان را شروع میکردند؟

فرض کنیم یک فعال مبارز چپ که خواهان برقراری جامعه سوسیالیستی است، دارد در ایران فعالیت میکند و فرض کنیم که این فعال سوسیالیست ما مانند بسیاری از چپها و سوسیالیستها، انسان خوش نام و با نفوذ در محیط اطراف خود میباشد. او میتواند بصورت علنی خیلی حرفها را بزند و خیلی از کارها را انجام دهد و همانطور هم نمیتواند خیلی از حرفها را بزند و خیلی از کارها را انجام دهد و یا مجبور است حرفهایش را به شکل دیگری طرح کند که در شرایط آزادی بیان آن را طور دیگری طرح میکرد. فرض کنیم یک فعال حقوق زن امروز در ایران میخواهد فعالیت کند. او نمیتواند مقاله و شعر بنویسد و خواهان مجازات سنگسار کنندگان، برقرار کنندگان حجاب اجباری، قصاص و دیگر آمران و مجریان قوانین تبیض آمیز شود. او میتواند بنویسد و بگوید که مثلا سنگسار باید لغو شود. قانون طلاق باید تغییر کند و کلا برابری زن و مرد اجرا شود. او نمیتواند به اسلام و قوانین اسلامی بصورت علنی حمله کند، او نمیتواند خواهان مجازات سنگسار کنندگان شود و یا حتی مجبور است از تند حرف زدن در باره سنگسار کنندگان پرهیز کند و فقط بنویسد و بگوید که سنگسار باید لغو شود و غیر انسانی است و بدنبال جمع آوری نیرو بر علیه سنگسار و قانون سنگسار باشد. در ادامه کارش اعتراض و تظاهرات هم سازمان دهد. اگر فعال سوسیالیست ما فعال کارگری است، میتواند تلاش کند تا کارگران را برای مطالبه صدها مسئله رفاهی و سیاسی و اجتماعی به هم نزدیک کند. متشکلشان کند. علاوه بر سرکوب و اختناق برای تشکل یابی کارگران تلاش کند، نماینده و سخنگوی کارگران مرکز کاری خود شود. در رابطه ای طبیعی بسیاری از همکاران او، او را به عنوان یک سوسیالیست و چپی و انساندوست میشناسند. در مجمع عمومی صحبت میکند و... اما این فعال سوسیالیست نمیتواند با تشکل صنفی، کارگران را دعوت به

مبارزه سیاسی با رژیم کند، نمیتواند بر سر مطالبه دستمزد و مسکن کارگران را جمع کند و برایشان در باره نابودی رژیم سیاسی حرف بزند. در یک شرایط سیاسی آزاد و یا در یک توازن قوای دیگر میشود خیلی از کارها را کرد و خیلی از حرفها را زد که در شرایط امروز نمیشود. اگر فعال سوسیالیست ما حرفهای تند و نسنجیده بزند، اولین کسی که او را کنار میزند، رژیم نیست، کارگران هستند. کارگران با همه اینکه ممکن است فرد سوسیالیست مزبور را دوست داشته باشند، میگویند ما جمع شدیم که دستمزد ما افزایش پیدا کند و یا حق مسکن ما بهتر شود و یا به تشکل مستقل خودمان بدون دخالت دولت دست پیدا کنیم. ما نیامدیم با دولت در بیافتیم و نظام سیاسی را عوض کنیم. آنوقت فعال سوسیالیست ما خودش میماند و خودش. و یا یک فعال سوسیالیست ما میتواند برای آزادی پوشش و آزادی بیان و دهها مطالبه دیگر کار کند، نهاد و سازمان تشکیل بدهد، امضاء جمع کند و مقاله بنویسد و نشریه بدهد. انسانهای زیادی که طالب این مطالبات هستند را به هم گره بزند و به موقع اعتراض هم سازمان بدهد. و یا او میتواند بگوید "اینجا سرزمین اختناق و استبداد است، امروز اگر بخواهند، تو را به جرم نفس کشیدن به بند می کشند پس دیگر چه فرق می کند که تو کاری انجام دهی یا نه و یا چیزی را رعایت کنی یا نکنی؟" و با یک مقاله و شعار تند خود را از همه چیز راحت سازد. وجدان خود را راحت سازد. مسلما این کار فعال سوسیالیستی که

فعالیت اجتماعی سازمان میدهد، نیست. فعال سوسیالیست و یا کمونیست مانند هر انسان کارگر و زحمتکشی حتی به خاطر شرایط زندگی خود که تامین خانواده اش است، نمیتواند و نباید دست به چنین کار عجولانه و بی ثمری بزند. یک فعال سوسیالیست خوب میداند که نباید علنا و بدون لولا به رژیم سیاسی حمله کند. نقد اسلام و اسلام سیاسی را نباید علنا انجام دهد. در نشریات چپی دانشگاه میبینیم که به اسلام سیاسی حمله میشود. یک سوسیالیست با سیاست بر سر مسئله دستمزد کارگران را جمع میکند، اعتصاب راه میاندازد و بر سر وضع کارگران به نقد رژیم سیاسی و کل نظام سرمایه داری میشیند. به اسلام و اسلام سیاسی علنا حمله نمیکند، بلکه خواهان لغو قوانین اسلامی زیر عنوان قوانین تبیض آمیز و یا چیز دیگر میشود. خواهان آزادی پوشش میشود. برای جدای دین از دولت مقاله مینویسد. خواهان آزادی تشکل و اعتصاب و آزادی بیان میشود. اما خود را مجبور نمیبیند که تمام حرف خود را در باره سرکوبی آزادی بیان و ماهیت رژیم سیاسی. اسلام سیاسی، نابودی نظام سرمایه داری و برقراری سوسیالیسم و... به طور علنی بزند.

اینجا میرسیم به ضرورت کار مخفی، سازمان مخفی و... همه آن کارهایی که ما به دلیل سرکوب و اختناق نمیتوانیم به طور علنی انجام دهیم و نباید انجام دهیم، به کار مخفی محول میشود. منظور این نیست امروز فعالین سوسیالیستی که علنی

در ایران فعالیت میکنند، دست به انتشار نشریات مخفی در ایران بزنند. این ضرورت به صورت دیگری تامین میشود که امروز برای همه شناخته شده است. این وظیفه به احزاب سیاسی کمونیستی سپرده شده است که کادرها و مطبوعات و ابزارهای گوناگون برای پوشش دادن به چنین کارهایی را در خارج از ایران در اختیار دارند و در طول چندین سال توانسته اند آن را نسبتا ایجاد کنند. کار یک فعال سوسیالیست و کمونیست در این مورد ساپورد معنوی این حرکت و تبلیغ جهت کلی حرکت یک حزب واقعا کمونیستی اجتماعی و تبلیغ آن در محیط زندگی اش است.

ضرورت سرنگونی رژیم اسلامی را نمیتوان به صورت علنی برای مردم توضیح داد. اوضاع سیاسی را نمیتوان به طور کامل بصورت علنی تحلیل کرد. نمیتوان برای سرنگونی رژیم بطور علنی سازماندهی کرد. نمیتوان ضرورت قیام را بطور علنی به مردم توضیح داد. نمیتوان سازمان قیام را بطور علنی سازمان داد. همه این کارها و فعالیتها، فعالیت مخفی و حزب سیاسی را ضروری میسازد. منظورم این نیست که همین عناصر علنی اجتماعی بیایند و فعالیتهای مخفی را هم انجام دهند. باید حداکثر از این کار اجتناب کرد. اما برای یک فعال اجتماعی سوسیالیست باید ضرورت حزب و سازمان مخفی روشن باشد. باید بداند که بدون آن، کار او به نتیجه کامل نمیرسد و در یک موقعیت دیگر ممکن است همین دستاوردهایی که امروز کسب کرد همه بر باد رود. ←

**مرگ بر جمهوری اسلامی! زنده باد جمهوری سوسیالیستی!**

## دولتهای

"Big"

"Brother"

آزادیهای فردی

و از

خودبیگانگی و

مارکسی!

ایرج فرزاد



بسیاری از ایدئولوگهای جهان "دمکراسی"، همه "دگراندیشان" و مارکسیستهای "سابق"ی که کمونیسم خود را

→

اینجاست که اپوزیسیون خارج کشور که آن همه مورد تحقیر برخی از فعالین سوسیالیست علنی در ایران قرار میگیرد، ضرورت پیدا میکنند. معلوم است این نیروهای سوسیالیست، امروز نمیتوانند در ایران علنی فعالیت کنند و شعاع فعالیت آنها محدود است. اما فعالین سوسیالیست علنی، اگر واقعا آینده نگرند و فقط به حال نگاه نمیکند، باید با نگاه به این احزاب، حزب خود را انتخاب کنند.

بسیاری از رهبران کارگری و فعالین دانشجویی و زنان این کار را کرده اند. و این کار نه تنها فعالیت علنی آنها را محدود نکرده است، بلکه فعالیت علنی آنها گسترش و بهبود هم یافته است. ورود فعالین سوسیالیست علنی به احزاب سوسیالیستی که پایه کاری آنها اجتماعی است، موجب تقویت هر دو میشود. فعالین اجتماعی در این صورت وارد یک سکت بخصوص نمیشوند که از آن به بعد باید کارهای دیگری انجام دهند. بلکه فعال سوسیالیست با پیوند زدن خود به سازمانی که نه فقط اهداف حال، بلکه

تاب نیاوردن سرمایه داری دولتی در برابر حرکت آزاد سرمایه و بازار آزاد، از اقتصاد به "فلسفه" عقب نشستند.

گفتند آنچه که شوروی را فروپاشید، فقدان دمکراسی و نقش و جایگاه "آزادی فرد سرمایه دار" و بخاطر کنترل ابتکارات سرمایه خصوصی توسط مقررات دولتی بود. فقدان دمکراسی یعنی محروم بودن شهروند از "حق" او در تأثیر گذاری از طریق واگذاری "رای" و "نظر فردی" به نماینده نیابتی او در دولت "دمکراسی"، تمام آن اکسیری بود که گویا

واقعا سوسیالیست و رادیکال بماند، خود را مجبور میبندد که حرفها و کارهایی را انجام دهد که بطور علنی صلاح نیست و سر ضرب خود را دچار دردسر میسازد و یا اگر بخواهد کار علنی را درست انجام دهد و از انجام وظایف و کارهایی که به عهده احزاب مخفی و کار مخفی است، خودداری کند، طبقه کارگر و مردم را در چهارچوب رژیم سیاسی موجود رها کرده است و فقط به اصلاحات در چهارچوب آن اکتفا کرده است. فقط با تشخیص درست میان مرز فعالیت علنی - قانونی و فعالیت مخفی که این دومی امروز به عهده احزاب سوسیالیست در تبعید و کمیته های مخفی سوسیالیستی در ایران است، یک فعال سوسیالیست میتواند رادیکال بماند و کارش را آنطور پیش ببرد که واقعا همه جانبه باشد. هم اصلاحات و بهبود مادی و معنوی در زندگی روزمره مردم ایجاد کند و هم زمینه های دگرگونی های عمیق و رادیکال را فراهم سازد.

نکات دیگری را عابد توانچه در مقاله اش طرح کرده است که کاملا با او موافقم و به سنت

فلسفه بزرگترین زلزله سیاسی اواخر قرن بیستم را توضیح میداد.

سپردن اختیار به غیر اما کارکرد "دمکراسی"، که در دمکراسی پارلمانی، تنها محمل عملی این مقوله افسانه ای، با رای و حق رای در انتخابات دوره ای معنی شده است، چیزی بیش از همان یک ورقه رای از مفهوم واقعی آزادیهای فردی و حق شهروندی، تازه برای آندسته از شهروندان که از این "حق" استفاده میکنند، باقی نگذاشته است. آنچه اجرا میشود و اجرا شده است، بدون

سیاسی خاصی در ایران متعلق است. شهید پرووی و نان شهید خوردن و بسیج فرقه بر اساس کارنامه شهیدان، کار چریک و مجاهد بود که از سنت ملی - اسلامی برخاسته بوده اند و در میان جریانات چپ سنتی رواج فراوان داشته و دارد. نمیکویم جانباختگان راه آزادی و سوسیالیسم را نباید گرامی داشت، اما سرپا داشتن فرقه بر اساس خون شهدا، پدید شده شناخته شده ای در میان چپ سنتی است که سالیهاست از طرف جریان کمونیستی مدرن طرد شده است. راجع به مشی چریکی و خانه های تیمی و... هم با عابد کاملا موافقم. کار مخفی کمونیستی در ایران نباید ذره ای به غیراجتماعیگری آلوده شود. بلکه کاملا به شکل اجتماعی و برای پیشبرد مبارزه روزمره کارگران و مردم باید صورت گیرد.

نکته بسیار درست دیگری که عابد توانچه طرح کرده است مسئله حضور فعالین کارگری در صحنه اجتماعی و سیاسی است. اما حرفهای عابد در این مورد یک چیز کم دارد و آن هم اینکه این رهبران و فعالین

کمترین ارجاع بعدی به همان رای بوده است. دولت و نهادهای "منتخب" مبتنی بر رای و دمکراسی نیابتی، به دولتهائی به معنی واقعی کلمه "توتالیتار" و کنترل کننده بلامنزاع تمام زوایای زندگی خصوصی شهروندان تبدیل شده اند. به نمونه برجسته در مهد کهن دمکراسی و معبد افتخار به رای شهروند، بریتانیای "کبیر"، مراجعه میکنیم تا با فاکت و حقایق نشان بدهیم که فرد و آزادی فردی و رای و حق رای چگونه با تممیات و اعمال دولت "منتخب" در ←

کارگری به جز حضور فعالتر در فعالیت علنی، باید برای اهداف دارا مدت تر خود در یک حزب سوسیالیستی و کمونیستی مجتمع شوند. و در ایران امروز این حزب نمیتواند علنی باشد. من البته از عابدها خواهش میکنم وارد چنین بحثهای حساسی به صورت علنی در ایران نشوند.

عابد توانچه ها در کار علنی فعالیتهای بسیار مفیدی صورت داده اند. متأسفانه این مقاله و تئوری عابد باب کارهای اشتباهی را باز میکند که به فعالیتهای عابد توانچه ضربه جدی میزند.

حرف من به عابدها این است: بهتر است آهسته تر و سنجیده تر حرکت کنید. منتظر تحول قریب لوقوع و ناگهانی نباشید. کارهای ارزنده تا امروزتان از ۱۶ آذرها تا برگزاری نمایش ۸ مارس و اول ماه مه و برپائی این و آن تشکل کوچک و بزرگ و... همه آن کارهای بزرگی است که شما دارید انجام میدید. همین کارها و همین نیرو در آینده در تغییر و تحولات ناگهانی و قریب لوقوع کاری میکنند که کارستان است. شورتان را برای گذر از مانع ها به کار برید.

مکانیسمهای بشدت کنترل شده ای که در زوروق "دمکراسی" پیچیده شده اند، گاه حتی در نتیجه یک عمل انجام شده و بی اطلاع قبلی شهروندان، کمترین مجالی برای بروز و اعمال اراده نیافته است.

## دولت های Big Brother عصر ما

روز ۱۵ ژانویه امسال در روزنامه های انگلیس مقاله ای با عنوان "معنی واقعی Big Brother در انگلستان امروزی چیست؟" چاپ شد که حقایق عجیب و باورنکردنی را در باره کنترل کردن زوایای زندگی خصوصی شهروندان توسط دولت افشا کرد. **Big Brother** یک نوع مسابقه و سرگرمی تلویزیونی است که در آن تمام حرکات شرکت کنندگان توسط دوربینهای کارگذاشته شده و مخفی، از سخنان کاملاً خصوصی و درگوشی گرفته تا رفتار و روابط جنسی، را ضبط و سپس علناً رو به عموم پخش میکنند. شرکت در این مسابقه، با علم و آگاهی قبلی شرکت کنندگان انجام میشود. فرق **Big Brother** های تلویزیونی با **Big Brother** ی که دولتهای دمکراتیک و از جمله دولت انگلیس و نهادهای رسمی دولتی برای کل جامعه تهیه دیده است، این تفاوت اساسی را دارد که در جریان کنترل هر حرکت شهروندان و سرکشیدن به هر کنج و زوایای زندگی شخصی و هویت و مشخصات ویژه و منحصر به فرد هر کدامشان، شهروندان در مسابقه ای شرکت ندارند و قرار نیست پس از دسترسی کامل و انحصاری دولت و نهادهای دولتی بر زندگی شخصی و کنترل کامل بر حقوق فردی و خصوصی، کسی به قیامت

قربانی کردن آزادیهای فردی و افشای همه اسرار حریم زندگی شخصی اش، "جایزه" ای دریافت کند.

"بهانه" و توجیه دخالت دولت و نهادهای دولتی در زندگی خصوصی و حرکات روزانه شهروندان، طبق تعریف و از روی موازین دمکراسی، "مبارزه با جرمهای اجتماعی" و وسیله ای برای کنترل آنهاست. اما اینجا هم دولت بورژوازی و ایدئولوژی "دمکراسی" آن، مقدمتاً خود را نماینده و حافظ حقوق فردی و جمعی، هردو، فرض کرده است. یک دلیل پایه ای این حقیقت تلخ، مشروعیت ایدئولوژیک همان دمکراسی نیابتی است. مردم علی العموم "رای" خود را به تجسم مادی این دمکراسی، یعنی دولت داده اند. مردم این واگذاری حق به غیر را هر چهار سال یک بار نیز در انتخابات مختلف، تکرار و تاکید میکنند. بنابراین از نظر فلسفه حقوق فردی و جمعی، "دمکراسی" بطور کلی و به عنوان بیان سیاسی فرهنگی و ایدئولوژیک دولت بورژوازی یکبار برای همیشه اختیار تمامی شهروندان را مستقل و علیرغم اینکه در انتخاباتهای ادواری هر ۴ یا ۶ سال یک بار در کمیت ناچیزی هم شرکت کنند، به خود، یعنی به دولت مبتنی بر "دمکراسی" و نهادهای مختلف آن، انتقال داده است. اینکه پس از واگذاری این رای و اختیار، طی مدت آن چند سال، برای تصویب قوانین و مقررات جدید، برای زدن بیمه بیکاری، حقوق بازنشستگی، کمک هزینه تحصیلی، هزینه های رفاهی جامعه، شرکت و دخالت در این جنگ و یا اشغال نظامی این یا آن کشور و یا تغییر دستکاری قوانین مصوب قبلی، هیچگاه

رای کسی را نمی پرسند، نیز بخش جدائی ناپذیر از همان اصول دمکراسی و نمایندگی نیابتی است. به همین دلیل است که اعتقاد به این سیستم مادام و تا زمانی که شهروندان برای مدتی چند ساله اختیار خود را به دیگران واگذار میکنند، در برابر عواقب عملی آن، بی اختیار و فاقد قدرت تقابل باقی میمانند. نتیجه و حاصل عملی این واگذاری اختیار به دیگران و به "دولت" بورژوازی به عنوان محمل غیر مستقیم ابراز نظر و رای و تصمیم و اعمال اراده، در قدرتی تجسم یافته است که بطور واقعی دیگر در برابر شهروندان و حقوق فردی آنها قرار گرفته است. نمونه مجسم و بسیار امروزی و آبدیت شده پدیده از خودبیگانگی انسان است که مارکس نه از فعل و انفعالات درونی و روانی انسانها، که از متن تولید و بازتولید در نظام سرمایه داری که خود نظامی وارونه است، استنتاج کرد. این حکم مارکس که در تولید سرمایه داری حاصل کار و فعالیت انسانها، خارج از کنترل آنان قرار میگیرد و بر آنها حکومت میکند، با پروسه تقسیم کارهای پیچیده تر و جدید، و انقلاب انفورماتیک تکمیل تر شده است. دولت به عنوان نهادی که یک مظهر مهم از خودبیگانگی انسان و چون هیولائی غیر قابل کنترل در برابر و در مقابل شهروندان قرار میگیرد، نه تنها تجسم بالفعل این از خودبیگانگی، که خود به یک فاکتور مهم در نقض و پایمال کردن هر جلوه ای از اراده، رای، نظر و تصمیم شهروندان برای تاثیر گذاری بر مقدرات خود، تبدیل شده است. سیستم پیچیده ای که دولت و نهادهای مختلف دولتی

بطور کامل از حیثه هر نوع نظارت و "رای" شهروندان خارج شده است را میتوان در تمامی دولتهای دمکراسی، به عینش شاهد بود. در هر حال نگاهی به نقض آزادیهای فردی و حقوق مدنی شهروندان در انگلستان امروزی، خود بیش از هر چیز گویا است. جاسوسی در آسمان طرحی که شخص بلر آنرا مورد تایید قرار داد به گفته مفسران و مدافعان حقوق مدنی، به عنوان "قدمی دیگر" در حرکت بسوی "دولت Big Brothe" ارزیابی شد. این طرح مثل همیشه با زوروق تسهیل "خدمات عمومی" عرضه شده است، اما مدافعان نگران حقوق مدنی و آزادی و حفظ حریم شخصی شهروندان، شک ندارند که طرح، قدمی دیگر در راستای شکستن حریم های زندگی شخصی و دسترسی فوق العاده ساده نهادهای دولتی به "اطلاعات حساس" از زندگی و حرکات شهروندان در جریان زندگی روزمره است. این طرح چه پروژه ای است؟ اولین اقدام این طرح دولت انگلیس، تکمیل جمع آوری و کلاسه کردن اطلاعات مربوط به **DNA** ی همه شهروندان در یک دیتا بیس واحد و تحت نظر نهادهای دولتی است. البته ناگفته نماند که شخص تونی بلر، برای رفع شبهه و تسهیل خام کردن ذهنیت جامعه، و سد مقاومتهای احتمالی، **DNA** ی خود را به ثبت رسانده است. با وجود اینکه دو ماه قبل "Richard Thomas" مسئول کمیسیون اطلاع رسانی بریتانیا هشدار داد که کشورش دارد "به جهان مراقبت و کنترل" چشم باز میکند، اما این هشدار مانع نشد که نه تنها طرح تکمیل داتا بیس **DNA** ادامه یابد، بلکه

قرار است جزئیات و خصوصیات تمامی کودکان در یک دیتا بیس دیگری طی سال آینده ثبت شود. بعلاوه نقشه هائیی برای کنترل حرکت وسائط نقلیه توسط ماهواره ها در شهرهای اصلی در دست آزمایش اند. وزارتخانه های مختلف انکار نکرده اند، که این تمرکز اطلاعات در باره افراد و شهروندان از شکل پراکنده فعلی به یک تمرکز واحد در یک دیتا بیس واحد و منحصر تحت کنترل دولت، سیر دارد. قرار است همه اطلاعات مربوط به حقوق بازنشستگی، مزایای دیگر و از جمله بیمه بیکاری به این شیوه متمرکز و تحت کنترل قرار گیرند. "انگلیسی ها از جمله بیشترین مردمانی هستند که تحت کنترل اند". این حکم روزنامه های انگلیس را با این فاکت میتوان مستند کرد که در انگلستان ۴ میلیون و ۲۰۰ هزار دوربین در دایره ای نزدیک، حرکت و رفت و آمد روزانه شهروندان را کنترل و ثبت میکنند. یعنی برای هر ۱۴ شهروند یک دوربین نصب شده است و نسبت سرانه این کنترل، از هر کشور دیگر در اروپا و آمریکای شمالی بالاتر است. بطور متوسط یک شهروند ساکن لندن، میتواند روزانه ۳۰۰ بار توسط این دوربینها فیلمبرداری شود. سیر این کنترل دولت بر جامعه، قرار است در سال ۲۰۰۸، با گرفتن و ثبت اثر انگشت "هر تبعه خارجی" ساکن بریتانیا و نیز ثبت مشخصات چشم آنها تکمیل تر شود. کار به جائی رسیده است که اکثر محققین امور اجتماعی، ژورنالیستهای غیر وابسته به نهادهای امنیتی و پلیس امنیتی، صراحتاً نگرانی خود را از بی حفاظ ماندن حریم زندگی شخصی تمامی ←





عقیده و اعمال اراده شهروندان است. برآیند این دو فاکتور به پدیده ای به نام "از خودبیگانگی انسان" معنی دیگری می‌دهند. از خودبیگانگی که مارکس در قرن نوزدهم در باره جوهر ذاتی نظام مبتنی بر بردگی مزدی، به گفته منصور حکمت، در مهمترین کتاب تاریخ بشریت، کاپیتال، خصوصیات آنرا توضیح داده است.

مارکس و کمونیسیم او کماکان پرچم مبارزه بشر برای بازگرداندن اختیار به انسان است.



"دمکراسی" با "دولت‌های توتالیتر" اردوگاه سابق شوروی اثری بجا نمانده است، بی اراده شدن شهروند در کشورهای اروپا و آمریکای شمالی و در دیگر مراکز صادرات همین دمکراسی است.

دمکراسی به عنوان پوشش انتقال اختیار فرد و جامعه به دولت، بارزترین تجلی از خود بیگانگی انسان و نمونه برجسته و زمخت محو شدن هر حق "دمکراتیک" شهروندان و به بند کشیدن آزادی فردی است. دامنه دخالت خودسرانه دولت‌های سرمایه داری در حریم زندگی خصوصی انسانها، با دو فاکتور مکمل یکدیگر، بیشتر و بیشتر خواهد شد. از یک طرف گسترش دولت و نهادهای دولتی به چنان سطحی که کنترل بر زندگی شهروند و کل جامعه را در حیطه نهادهای هر چه انحصاری تر و متمرکز تر و در نتیجه غیر قابل کنترل تر قرار می‌دهد، و از سوی دیگر تثبیت این توهم وارونه که دمکراسی محمل طبیعی وظرف بیان ابراز

مورد اینکه ثبت اطلاعات توانسته است، ابزاری برای کنترل "جرم" باشد را با این فاکتورها رد کرده اند: شکست دولت در جلوگیری و کاهش تجاوزات جنسی علیرغم ثبت موارد جرم، عدم موفقیت در کاهش اعمال تبه کارانه علیرغم اسناد گردآوری شده توسط اداره "ثبت جرائم"، و ناتوانی در ردیابی "جنایتکاران خارجی" از طرف دیگر، از زبان کسانی که معتقدند کنترل دولت بر شهروندان "فساد و بی عدالتی و رفتار تبعیض آمیز و خودسرانه و خارج از نظارت جامعه" باتکا در دست داشتن همین اطلاعات در دوایر دولتی را رواج می‌دهد، بطور برجسته ای طرح شده اند. فقط به عنوان یک نمونه کافی است به این مورد اعتراض در باره ثبت DNA "اتحادیه پلیس های سیاه پوست در سال ۲۰۰۶ نسبت به اینکه چرا در ثبت DNA ها، بر شهروندان سیاه پوست به نحو غربی بیشتر از سایرین تمرکز شده است"، اعتراض کردند.

در هر حال آنچه در این دخالتگری دولت در جزئیات زندگی خصوصی برجسته است، بویژه در شرایطی که از دوران تقابل عوامفریبانه افسانه

و تمامی حریم زندگی فردی "جمعیت" در هموار کردن سلطه طبقه سرمایه دار به نام و در پوشش منفعت عمومی و ملی است. اما همانطور که فوقا اشاره شد، توجیحات خود مقامات دولتی و نیز "نگرانیهای" مدافعان حقوق مدنی و حفظ حریم زندگی شخصی افراد، حکم دیگری می‌دهند. دولت، طرح های افزایش قدرت بر کنترل زندگی شهروندان را "اقدامی برای مبارزه با مجرمین اجتماعی" لقب داده است. وزرا و مقامات دولتی انکار نکرده اند که با تشدید کنترل دولت بر زندگی افراد، "شهروندان ناچارا باید بخشی از آزادیهای فردی و شخصی شان را به نفع مبارزه با تروریسم، جرائم، تقلب در کارتهای شناسائی و کارتهای بانکی، قربانی کنند". فعلا از این واقعیت که چگونه دولت سرمایه داران، این اصلی ترین مجرمان علیه شهروندان، کسانی که تصمیم میگیرند نیرو به عراق و چهار گوشه دنیا اعزام کنند، بلگرد را بمباران کنند و "تروریسم" را حاکم کنند، میتوانند صلاحیت مبارزه با جرم و دزدی و "مفاسد اجتماعی" را داشته باشند، میگذرم. در اینجا به دو تناقض که هدف واقعی کنترل بر شهروندان را چیز دیگری به جز "مبارزه با جرائم" برملا میکند اشاره میکنم:

۱. از میان ۳ میلیون و هفتصد هزار نمونه ای که در "دیتا باس ملی" انگلستان تاکنون ثبت شده اند، بیش از یک میلیون نمونه از کسانی است که هرگز هیچ جرمی مرتکب نشده اند. ۲. حزب محافظه کار انگلیس، توری ها، از موضع راست و افراطی استدلال دولت بلر را در

شهروندان بیان کرده اند. Phil Booth هماهنگ کننده سراسری گروه anti-ID و No2ID در باره خطر افزایش قدرت نظارت دولت بر "جمعیت" از طریق ثبت کامپیوتری هشدار داده است. او گفت این حرکت میتواند متوقف شود، اگر مردم ایستادگی کنند و اعلام کنند که "دیگر بس است".

سخن از دولت Big Brother به بحثی در مورد شایع شدن یک بیماری خطرناک و غیر قابل علاج شباهت یافته است. جامعه دارد در کابوس تسلط بختکی که در لایه ای از انواع توهمات خرافی پیچیده شده است، به موقعیت مات و متحیر و فاقد اراده عکس العمل در می غلطد. Privacy در سیر تکامل دمکراسی به انجماد و انقیاد تحت دولت Big Brother ی، می‌رود تا در حوزه حاکمیت شیرین بیان سیاسی قدر قدرتی سرمایه و ارزش افزائی آن، به خاطر ای دور از مقوله ای افسانه ای تبدیل شود.

شاید از منظر کسی که این اطلاعات را میخواند، و این نگاه نافذ ارگان دولت سرمایه را بر تمامی زوایای زندگی شخصی اش حس میکند، بالا رفتن این قدرت کنترل، اقدامی در جهت تسهیل اقدامات به نفع خود و دیگر شهروندان ارزیابی شود. هر چه هست، بیان وارونه محتوای واقعی دمکراسی این توهم را به اذهان عمومی فرو کرده است که دولت نه نماینده و ارگان حاکمیت یک طبقه، که تجسم منفعت عموم احاد "ملت" در محدوده "کشور من" است. ناسیونالیسم، به این ترتیب، بستر و سلاح اصلی بورژوازی برای قربانی کردن فرد

گروپ جوانان  
حکمتیست  
در یاهو!

<http://groups.yahoo.com/javananekomonist>